

## تحلیل دیدگاه شمس تبریزی در مورد انبیا: حضرت ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ص)

### کبری و خشوری

دکترای زبان و ادبیات فارسی، استاد دانشگاه آزاد شهرستان چابهار

مدیر دبیرستان شهرستان چابهار، استان آذربایجان غربی

#### چکیده

یکی از مهم‌ترین تجلی‌گاه‌های عرفان ایرانی - اسلامی آثار بزرگان ادب فارسی است. انبیا به‌عنوان أسوه‌های قرآنی، همواره در ادبیات عرفانی بازتاب داشته‌اند. حضور حجم گسترده توأم با ظرفیت‌های فکری و عرفانی داستان‌های پیامبران در قرآن کریم، مایه پذیرش تحلیل‌های گوناگون این قصص قرآنی در عرصه ادبیات عرفانی شده است. شمس تبریزی عارف بزرگ خطه آذربایجان، که اندیشه و فکرش را در راه شناخت و ادراک طریق مکتب الهی انبیا به کمال رسانده، هدفش از اظهارنظر در مورد پیامبران آگاه کردن مردم از کوشش‌ها و مجاهداتی است که پیامبران جلیل‌القدر الهی در راه نشر دعوتشان به خرج داده‌اند. وی در کتاب مقالات با نگاهی نو و با هدف تفکر و عبرت به ماجراهای پیامبران می‌نگرد و با تأمل و درنگی، هرچند کوتاه، خواننده را وامی‌دارد که از همان آغاز علاوه بر معنای مستقیم در ساحت آشکار کلام، به دنبال لایه‌های دیگر کلام نیز بگردد. موضوع این مقاله، تحلیل جداگانه حکایات و تمثیل‌ها و داستان‌های پیامبران، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ص) در کتاب مقالات از دیدگاه شمس تبریزی است که وی با تأکید بر نقش و بن‌مایه‌های تعلیمی و تربیت عرفانی به پند و اندرز و گوشزد کردن مسائل اخلاقی پرداخته و نگارنده، به تناسب افق فکری خود، دریافته‌های گوناگونی از آن‌ها را ارائه داده است.

واژه‌های کلیدی: شمس تبریزی، مقالات، محمد (ص)، ابراهیم، عیسی، موسی

## مقدمه

ادبیات فارسی از زمان شکل‌گیری و رونق آن، تا به امروز همواره از مایه‌ها و عناصر گوناگونی بهره‌جسته است. عناصر و موضوعاتی از قبیل: فلسفه، عرفان، حکمت، نجوم، تاریخ، طب و ... در ادوار مختلف، بن‌مایه‌هایی هستند که در ترصیع و آرایش قصر رفیع عرفان و ادبیات، نقش اساسی داشته و همواره مورد عنایت و توجه گویندگان و نویسندگان بوده‌اند. شمس تبریزی با بهره‌گیری از این شیوه، قصر عرفان و ادب را با داستان پیامبران و قصص اسلامی زینت داده است.

«شمس الدین محمد بن علی ملک داد تبریزی از بزرگان صوفیه در قرن ششم و هفتم هجری است. ولادتش باید در حدود سال ۵۲۸ هجری اتفاق افتاده باشد. سفرهای پی در پی او سبب شد تا برخی او را «شیخ پرآن» بخوانند. شمس بعد از مدت‌ها سیر و سیاحت و ریاضت، هنگامی که شصت سال از عمرش می‌گذشت در بیست و ششم جمادی الاخر سال ۶۴۲ هجری به قونیه رسید و در آن شهر، ملاقات او با مولوی و دلباختگی آن شاعر کامل بدو اتفاق افتاد. شمس صوفی عالم و کامل بود ولی علاقه‌ای به تألیف و تصنیف نداشت. از وی فقط مجموعه سخنانش به نام مقالات شمس در دست است که به طبع رسیده است.» (تاریخ ادبیات در ایران، ۱۳۷۲) بنابراین «شمس را باید از چهره‌های حیرت‌آفرین در نهضت عرفان جهانی به شمار آورد.» (صاحب‌الزمانی، ۱۳۸۶: ۵۴)

شمس تبریزی عارف شوریده آذربایجانی، از حیث آتصاف به فضایل انسانی و آراستگی به کمالات روحانی و معنوی، «کامل تبریزیش» نامیده‌اند. شاید بتوان گفت که وی از مصادیق حدیث پیامبر (ص) بوده است که فرموده «ان الله اولیاء اُخفیه» ابتدا و انتهای احوال وی برهمه مستور است و هر چه از علم و دانشوری اندوخته، در قدم حضرت حق ریخته و همچون طفلی که به دامن مادر گریزد، خود را به معبود خویش سپرده است.

شمس، بنابر حواله یزدانی و الطاف الهی از استعداد و نبوغی برتر از مردم زمان دارا بوده است. وی با واکاوی و اندیشه در آیات قرآنی و قصص پیامبران، همچون عاشقی جویای وصل معشوق، اشارات و نکته‌های عرفانی آن‌ها را با شور و جذبۀ خاصی بیان می‌کند که انعکاس عشق الهی در کلام وی است.

مردی که برخورد وی با جلال‌الدین محمد، خضر و موسی، علیهماالسلام را، بی‌اعتنایی او به تألیف و نگارش آثار خویش، سقراط را و سرانجام حیات جهانی‌اش با حضرت عیسی شباهت تام او را با وی فریاد می‌زند که در هاله‌ای از رمز و راز پیچیده شده است.

در این میان، گستردگی رخدادهای دوره حیات و تنوع ابعاد شخصیتی پیامبران در قرآن، به ویژه تقابل آن‌ها با نیروهای مخالف در چندین جبهه اعتقادی، سیاسی و اقتصادی، سبب شده است نویسندگان و عارفانی همچون شمس، هریک به تناسب افق فکری خود تحلیل‌های گوناگونی از آن‌ها به عمل آورند. و به دلیل اشتغال موضوع بر گزیده‌های حکمت و عرفان و چکیده نظریات تعلیمی صوفیه و اهل تصوف، آن را به‌عنوان آیینۀ طریقت و دستورالعمل آموزه‌های خود قرار دهند. بر اساس این پژوهش، کارکردهای این مقاله در ادب فارسی دارای سه جنبه تحلیلی، تعلیمی و عرفانی است و دو کارکرد اخیر، افزون بر هم-سویی با اهداف قرآنی آن، از جذبات، لطایف عرفانی، دلالت‌های معنایی چندگانه و نقش‌های انگیزشی و اقناعی برخوردار است و به همین سبب، به‌عنوان رسانه تربیتی و معرفتی مورد توجه می‌باشد.

قابل ذکر است که هر چند در لابلای متون عرفانی، به اختصار پیرامون نظریات شمس در مورد پیامبران سطوری مرقوم گشته است، اما تحقیق مستقل و منسجمی در این زمینه مشاهده نمی‌شود. در این مقاله جهت رعایت اختصار فقط به تحلیل نظر شمس در مورد عدۀ معدودی از پیامبران بسنده شده است.

تحقیق حاضر جنبه کاربردی ندارد و شیوه آن به صورت نظری با گردآوری اطلاعات میدانی، کتابخانه‌ای و تحلیلی بوده و در گردآوری اطلاعات از روش استقرایی استفاده شده است.

### ابراهیم (خلیل الله)

ابراهیم پیامبر، فرزند آزر بت تراش (← پسر آزر، خلیل آزر) و پدر اسماعیل و اسحاق است. او در عصر نمرود در شهر نیپ پور (در بین النهرین) ولادت یافت. (شمیسا، ۱۳۶۶: ۷۹) نام مبارک حضرت ابراهیم (علیه السلام) در بیست و پنج سوره قرآن، حداقل شصت و نه بار تکرار شده است. (موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ۴)

سیمای ابراهیم در کتاب مقالات شمس علاوه بر مقام نبوت، سیمای عارف کاملی است که در مبارزه با بت نفس، الگوی سالکان و مریدان بحر صفا گشته است. شمس در داستان ابراهیم با توجه کامل به اشارات و دقایق قرآنی، به ذکر سرگذشت شیخ کاملی می‌پردازد که در میدان نظر و عمل سربلند و پیروز می‌گردد و مراحل فنای فی‌الله را پشت سر می‌گذارد و با اطمینان کامل، به مرحله شهود و بقا نایل می‌گردد و به مقام خلیل‌اللهی می‌رسد. چنانکه در مقالات می‌خوانیم «هر نبی به چیزی مخصوص بود، ابراهیم به خلت، و موسی به کلام، محمد به رؤیت.» (موحد، ۱۳۶۹: ۷۴۹)

عارف بزرگ بر این عقیده است که ابراهیم به واسطه توسل و توکل به خدا و تنها یاری جستن از او، از نعمت سرد شدن آتش بر خود بهره جست. «صحبت اهل دنیا آتش است، ابراهیمی باید که او را آتش نسوزد. نمرود آتشی برکرد از بیرون، ابراهیم نیز آتشی بر کرد، تا بینی آتش که را می‌سوزاند. ای نمرود تو نتیجه قهری، من نتیجه رحمت؛ تا ببینم که می‌سوزد آخر؟ گفت: «سبقت رحمتی غضبی.» ابراهیم گفت: چون سبق معلوم است آزمایش چه حاجت است؟ (همان: ۱۰۹) به نظر شمس، ابراهیم (ع) بی‌پروا در خرمن آتش نمرود در آمد و از شدت تأثیر نوررحمت خدا، آن آتش سوزان را به گلستان پر طراوت و زیبا مبدل ساخت. شمس، جان شیفتگان حق و انبیاء و اولیاء الهی را از جنس نوررحمت الهی می‌داند و ابلیسان و نمرودیان را که در اوج کبر و غرور و جهل و فزون خواهی و حق ناشناسی سیر می‌کنند، از جنس آتش و ظلمت می‌شمارد و غلبه بر آتش را تنها به وسیله نور رحمت الهی میسر می‌داند؛ چون بعد از بت شکستن نوبت گلستان شدن و بعد از خراب کردن، زمان آباد شدن است. باید از آتش گذشت تا لذت خطاب «برد و سلام» خدا را چشید. آتش برای ابراهیم، آتش نمرود بود و برای ما آتش نفس است؛ پس باید نفس را کشت تا از قید و بند آن که همچون باری سنگین است، نجات یافت.

به نظر شمس آتش مورود بر ابراهیم، او را می‌سازد و می‌گدازد، ولی نمی‌سوزاند چون آتش وی، آتش عشق به حق است و همان آتشی است که مطمع نظر عرفاست. بنابراین کسانی که وجود مادی و معنویشان به نور الهی منور است و به دریای لایزال حضرت حق متصل شده‌اند، قادرند که خود را در معرض شعله‌های سوزان آتش قرار دهند و از آسیب آن مصون باشند. شمس بر این باور است که آنان که بر مرکب چموش نفس آتش افروز می‌نشینند از جنس آتش و غضبند و گسترش آتش همواره به وسیله آتش و غضب رخ می‌دهد و بر این اعتقاد است که تمام تکالیف خدا وسیله آزمایش است تا معلوم شود چه کسی بهتر عمل می‌کند. امتحان پیامبر خدا از غیرت فرشتگان نشأت گرفت. شمس با اشاره نمادین به داستان ابتلای ابراهیم، بر این باور است که وقتی فرشتگان مقرب درگاه حق گفتند: بار خدایا تو که در عالم ملکوت ندا در داده‌ای: «وَأَتَّخِذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» (النساء/ ۱۲۵) از این تخصیص، جان‌های ما در غرقاب است و زهره‌های ما آب گشته است، خلیل از کجا مستحق این کرامت گشت؟ می‌خواهد خاطر نشان کند که خداوند برای محقق شدن این امر جبرئیل را مأمور بر امتحان ابراهیم می‌کند تا آبشخور خلت خود را بر آنان آشکار سازد. و در فحوای سخنانش بر این باور است که ملائکه از حسد و انکار، دهان به اعتراض نمی-

گشایند که اگر این چنین بود آنان نیز جزء ابلیس طاغی بودند بلکه این درخواست ابتلای ابراهیم، از غیرت ملائکه است تا صواب‌گزینش حق بر ایشان مبرز و مبرهن گردد و بدانند که اسرار خدا بر آنان نیز مستور و پوشیده است. چنانکه در مقالات می‌خوانیم: «حدیث ابتلای ابراهیم از غیرت ملائکه بود، نه غیرت حسد و انکار؛ که اگر آن بودی ابلیس بودندی؛ بلکه از آن روی تعجب، که ما جوهر نوریم، چو نست که قدم جسمانی به خِلَّت از ما درگذرد؟ گفت که اینها ترک هوا کردند، گفتند که او را اسباب هوی حاصل است از رمه و مال. گفت: او از آن آزاد است و پاک است. گفتند که «أَمْنَا وَ صَدَقْنَا» و لیکن عجب است! گفت امتحان کنید تا پیدا شود، و در آن امتحان سرّ دگر هم کشف شود، که به چه از شما در می‌گذرد، و «سَرَّ آتَى أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» هم اندکی بر شما کشف شود. یا جبرئیل از پس سنگی پنهان شو و بگو که سُبْحٌ قُدُّوس. خلیل بشنید، نظر کرد، صورت شخصی ندید. گفت: یکبار دگر بازگو، و این همه گوسپندان ترا، باز گفت و از پس سنگ برون آمد، ظاهر شد، گفت من جبرئیلم، مرا حاجت گوسپندان نیست. گفت من نه آن صوفیم که از سر آنچه برخاستم بر سر آن رجوع کنم. بعضی فرشتگان بدین حرکت، حال خلیل دانستند، معلوم کردند که «الْقَلِيلُ يَدْلُ عَلَى الْكَثِيرِ». بعضی را هنوز معلوم نشد، گفتند که کار مال سهل باشد، آلا به فرزندانش امتحان باید کردن.» (موحد، ۱۳۶۹: ۱۲۹)

شمس بر این اعتقاد است که بعد از این امتحان، اکثر فرشتگان بر صداقت و حسن نیت ابراهیم صحّه نهادند و گفتند نمونه آزمونی از ابراهیم بر بیشتر آن دلالت دارد و بعضی خواستند وی را با فرزندانش بیازمایند. باز ابراهیم از این امتحان الهی سربلند و موفق بیرون آمد.

آیه ۲۴ سوره بقره خداوند در این مورد می‌فرماید:

«وَ إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهَنَّ قَالَ إِنَّنِي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره/۱۲۴)  
 «هنگامی که خداوند، ابراهیم (ع) را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده آزمون برآمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم. ابراهیم (ع) گفت: از فرزندان من نیز امامانی قرار بده خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد.»  
 خداوند برای پیغمبران امتحان‌های خاصی قرار داده است. مهم‌ترین امتحانی که قرآن ذکر کرده و شاید در طول تاریخ بشر چنین امتحانی کم نظیر باشد، امتحاناتی بود که برای حضرت ابراهیم - علیه السلام - پیش آمد. در آتش افتادن، دستور ذبح اسماعیل و...

شمس معترف است که ابراهیم یگه و تنها، پرچم توحید و یگانه پرستی برافراشت و مردم جاهل و نادان را به سوی حق و حق‌پرستی دعوت کرد. او با آنان گفت و گو می‌کرد و با استدلال‌های منطقی آنان را به راه درست و سعادت‌مندانه فرا می‌خواند. شاید به نظر شمس آنجا که خداوند، از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام نقل می‌فرماید که: «إِنِّي لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ؛ مَنْ أَفُولُ كِنْدَانٍ رَا دُوسْت نَدَارَم. «من» در این آیه تنها به حضرت ابراهیم علیه السلام اختصاص ندارد زیرا معنی ندارد خداوند، سلیقه شخصی حضرت ابراهیم علیه‌السلام را در قرآنی که کتاب قانون و برنامه سعادت تمام بشر تا قیامت است، بیان کند. لذا نتیجه می‌گیریم که «من»، در این آیه، به معنای فطرت پاک و سلیم انسان‌هاست، در واقع خداوند از حضرت ابراهیم علیه السلام در این آیه به‌عنوان سخنگوی قوای فطری و درونی انسان‌ها نقل می‌کند. «هر یکی چیزی می‌پرستند: یکی شاهد، یکی زر، یکی جاه. هزار رتی می‌گویند، «لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ» نمی‌گویند! ابراهیم می‌گوید «أَحِبُّ الْآفِلِينَ» کو ابراهیم صفتی که به زبان حال گوید: «لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ؟» (موحد، ۱۳۶۹: ۳۰۸)

## - عیسی

عیسی، مسیح یا مسیحا از پیامبران الوالعزم و صاحب کتاب آسمانی انجیل است مادر او مریم بدون شوی آبستن شد، بدین معنی که جبرئیل در آستین مریم دمید و او عیسی را حامله گشت و از این روی عیسی را روح‌الله گویند. (شمیسا، ۱۳۶۶: ۴۱۶) «ولادت اعجاز‌آمیز عیسی و اینکه وی در همان روز ولادت سخن گفت، ارتباط او را با روح‌القدس نشان می‌دهد و از اینجا پیداست که حال او ورای سایر خلق است.» (زرین کوب، ۱۳۴۲: ۷۲)

شمس عارف، عیسی (ع) را مدلی برای تزکیه و عشق به خدا و دهل زن محمد (ص) معرفی می‌کند. و در ضمن سخنانش بر امتیازات و کمالات وی و همچنین نیاز عیسی (ع) بر استمداد از آیین محمد (ص) و تحت سیطره قرار گرفتنش در زیر لوای خاتم‌الانبیا اشاره دارد. «موسی و عیسی إجعلنا من أمة محمد می‌زنند. این همه جان‌کنندشان جهت طلب مقام او بود.» (موحد، ۱۳۶۹: ۶۶۴)

ابن عربی در کتاب فتوحات آورده است: «وقتی که عیسی فرود آید بر حسب شریعت محمد حکم می‌کند و او خاتم اولیا است و این نیز از شرف محمد است که حق تعالی ولایت امتش و ولایت مطلقه را به نبی رسول مکرمی ختم فرموده است. پس عیسی در قیامت دو حشر دارد که با رسل به‌عنوان رسول محشور می‌شود و دیگری با ما به‌عنوان ولی و تابع محمد (ص).» (موحد، ۱۳۸۵: ۱۵۰)

شمس بین عیسی و سایر پیامبران تمایزی قائل نشده و آن‌ها را معرف یکدیگر دانسته که بر اساس حکمی مبین و استوار از طرف احدیت بصورت تام و اکمل به سوی مردم فرستاده شده‌اند. ولی در این بین جایگاه محمد (ص) را بسی والاتر و متعالی‌تر دانسته و برغم بعضی شطحیاتش علیه وی، او را تا سر حد کمال ستوده است. «انبیا همه معرف همدیگرند. عیسی می‌گوید: ای جهود موسی را نیکو نشناختی، بیا مرا ببین تا موسی را بشناسی. محمد می‌گوید: ای نصرانی، ای جهود، موسی و عیسی را نیکو نشناختید بیائید مرا ببینید تا ایشان را بشناسید. انبیا همه معرف همدیگرند. سخن انبیا شارح و مبین همدگرست.» (موحد، ۱۳۶۹: ۷۵) همچنان که قرآن می‌فرماید: «میان پیامبران هیچ تمایزی نیست» (سوره بقره / ۲۸۵ و ۱۳۶)، آن‌ها انسان‌هایی کاملند که هرکدام مظهر اسمی (از خدا) هستند و در زمانی خاص آن را متجلی می‌سازند.

شمس تبریزی با نظری نمادین به ماجرای سخن گفتن حضرت عیسی در گهواره و مقایسه آن با شروع رسالت پیامبر اکرم (ص) در چهل سالگی، دیر سخن گفتن محمد (ص) را ناشی از پختگی او می‌داند نه از ضعف و نقصان وی. و معتقد است عیسی (ع) با اینکه به مرحله بلوغ روحانی رسیده و سراچه دلش آمادگی قبول سلطان عشق را پیدا کرده بود ولی سخن گفتنش در گهواره در جواب سوال «تو کیستی؟» از روی اختیار وی نبود بلکه جواب سؤالی بود، که از او پرسیده شد و او به امر خدا زبان گشود و بر حقایق خود شهادت داد. «عیسی اگر در اول شیر خوارگی آن یک سخن گفت، اما دیگر نگفت، آن بی اختیار بود، رمیاً من غیر رام، چنانکه بچه الف کشد ناگاه نیک آید.» (موحد، ۱۳۶۹: ۱۹۷) «عیسی در حال سخن گفت، محمد بعد چهل سال در سخن آمد، نه از نقصان بلکه از کمال، زیرا محبوب بود.» (همان: ۹۸) در جایی دیگر شمس تصریح می‌کند دل انسان به‌عنوان تجلی‌گاه عشق حقیقی، می‌تواند مرکز ثقل عیسی و موسی و ... معرفی گردد و به مصداق حدیث قدسی «لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ، من در زمین و آسمانم نمی‌گنجم؛ ولی قلب بنده مؤمنم مرا در خود جای می‌دهد»، خاطر نشان می‌کند، دلی از توانایی والایی برخوردار است که جایگاه حضرت احدیت قرار گیرد و در سایه این عنایت و وعده الهی، در چنان مرتبه ای از عرفان و محبت به خداوند قرار گیرد که بزرگان دین و پیامبران الهی، ائمه اطهار و اولیا الله بدان دست یافته‌اند و قلب انسان را عالم بیکرانی می‌داند که حتی آسمان‌ها و زمین‌ها نیز از درک آن عاجزند. «همه را در خود

بینی، از موسی و عیسی و ابراهیم و نوح و آدم و حوا و اسیه و دجال و خضر و الیاس، در اندرون خود بینی. تو عالم بیکرانی، چه جای آسمان‌هاست و زمین‌ها؟ «لایسعی سمائی و لاریعی، بل یسعی قلب عبدی المؤمن»، در آسمان‌ها نیایی مرا، بر عرش نیایی.» (همان: ۲۱۳)

گفت پیغمبر که حق فرموده است من ننگجم در خم بالا و پست در زمین و آسمان و عرش نیز من ننگجم این یقین دان ای عزیز در دل مؤمن بگنجم ای عجب گر مرا جویی در آن دلها طلب گفت: ادخل فی عبادی، تلتقی جنه من رویتی یا متقی عرش با آن نور با پهناى خویش خود بزرگی عرش باشد بس مدید چون بدید آن را برفت از جای خویش لیک صورت کیست چون معنی رسید (استعلامی، ۲۶۶۲-۲۶۵۷/۱)

بنابراین شمس، لطیف‌ترین بخش وجودی و هستی انسان را قلب وی می‌داند و معتقد است اگر خداوند، خانه داشته باشد، قلب مؤمن، خانه اوست و حریم خداوند، دل مؤمن و دل انسان کامل است. و منکر چنین معرفتی را کافر تلقی می‌کند و وی را بدتر از کسی معرفی می‌کند که عیسی (ع) را پسر خدا می‌داند. «او که گوید: قلب این گوشت پاره است، او کافرتر است و بدتر است از نصرانی، و بدتر است از او که عیسی را پسر خدا می‌گوید.» (موحد، ۱۳۶۹: ۲۶۷) چنانکه برزگر از اشاره به این نکته بی‌بهره نبوده است. «مشیت خداوند به این تعلق گرفت که حضرت عیسی را در رحم مادرش خلق فرماید بدون تماس مردی با ایشان و حضرت عیسی از مادر متولد شد و این معنی بر مردم آن زمان سخت سنگین آمد. حضرت احدیت فرمود: مَثَل عیسی نزد پروردگار عالم مثل آدم است که او را از خاک آفرید. یعنی بدون پدر و مادری و حضرت عیسی هم از جهت پدر نداشتن مثل حضرت آدم است.» (برزگر، ۱۳۷۷: ۱۰)

عارف شهیر بر دولت جاوید نیک‌نظری و مثبت‌گرایی عیسی (ع) تأکید دارد و اندیشه و بیان وی را می‌ستاید و شاهد گفتارش را با اشاره به داستانی ترسیم می‌نماید. «خود، مردم نیک را نظر بر عیب کی باشد؟ شیخ بر مرداری گذر کرد، همه دست‌ها بر بینی نهاده بودند، و رو می‌گردانیدند، و به شتاب می‌گذشتند. شیخ نه بینی گرفت، نه روی گردانید، نه گام تیز کرد. گفتند: چه می‌نگری؟ گفت: آن دندان‌هایش چه سپیدست و خوب! و دیگر آن مردار به زبان حال جوابی می‌گفت شما را.» (موحد، ۱۳۶۹: ۹۰)

عیسی (ع) وقتی سگ مرده‌ای را با یک گروه مردم عیب‌جوی در رهگذری می‌بیند، می‌ایستد و با سخنی مؤثر، زیبایی دندان‌های سگ را که در نظر دیگران زشت می‌نمود، سپید و زیبا همچون مروارید معرفی می‌کند. پس شمس، عیسی (ع) را روشن بینی با کمال نظر می‌داند که بر کاینات سایه افکنده است.

در نهایت شمس، به طور ضمنی به عروج ناتمام عیسی اشاره می‌کند و توقف وی را در آسمان چهارم نشانه تعلقش به حوائج زمینی می‌داند. هر چند عیسی از منظر وی زاهد و پارساست و عزلت‌گزینی در غار یا کوه را ترجیح می‌دهد، اما سوزنی همراه دارد که نمی‌تواند با آن از آن مرتبه افلاک صعود کند. «عیسی همچنین از دنیا می‌گریخت که موش از گربه، مرد می‌باید شیر هفت سر، تا در می‌بازد و غم نخورد و فدا می‌کند.» (همان: ۷۴۴)

## محمد (ص)

«محمد (ص) خاتم النبیین، فرزند عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف می‌باشد» (زندگانی حیدری نراقی، ۱۳۸۶: ۱۷) وی از تأثیرگذارترین شخصیت‌های تاریخ است. تمام زندگی، اعمال، افکار و عقایدش طی قرن‌ها بین موافقان و مخالفانش مورد بحث بوده است. بر این اساس در مقالات شمس نیز به رغم پاره‌ای شطحیات، نوعی شوریدگی به مقام محمد (ص) دیده می‌شود. توجه به بعضی آرای تحلیلی عارف آذربایجانی درباره آن بزرگوار در خور اهمیت است. زیرا نوع نگاه شمس به پیامبر اسلام در گفتار و جستارهایش به لونی نشان داده شده، که کمتر در متون گذشته سابقه داشته است.

شمس تبریزی، حضرت محمد (ص) را نمونه انسان کامل، متعالی و عاشق به معنی معشوق معرفی می‌کند و معتقد است با توجه به بُعد انسانی محمد (ص) و محدودیت قدرت عقل بشری در درک معشوق و محبوب، باید او را عاشق به معنای معشوق دانست که تمام کمالات در وجودش به ودیعه گذاشته شده است. وی تمام اعمال، عبادات و تعلیم بندگان توسط محمد (ص) را، از عشق به معشوق ازلی می‌داند. در مقالات می‌خوانیم: «اگر از من پرسند که رسول علیه‌السلام عاشق بود؟ گویم که عاشق نبود، معشوق و محبوب بود، اما عقل در بیان محبوب سرگشته می‌شود، پس او را عاشق گوئیم به معنی معشوق.» (موحد، ۱۳۶۹: ۱۳۴) شمس، محمد (ص) را بر قرآن که کلام مکتوب است، برتری می‌دهد. و اهمیت قرآن را به گیرنده پیام آن، یعنی محمد (ص) می‌داند و می‌گوید: «مراد از این کتاب الله، مصحف نیست، آن مرادی است که راهبر است، کتاب الله اوست، آیت اوست، در آن آیت آیت‌هاست...» و پیامبر را قرآن ناطق و منجی عالم بشریت می‌داند که مبلغ راستین کتاب الله (قرآن صامت) می‌باشد و معتقد است ملاک فهم این متن بزرگ آفرینش (قرآن) بنده خدا، حضرت رسول (ص) است نه صرف حروف و کلمات آن. «آنچه ترا برهاند بنده خداست نه نبشته مجرد.» (همان: ۱۸) و پیامبر را دارای چنان رتبه و منزلتی می‌داند که تعظیم به قرآن را به تکریم محمد (ص) می‌داند نه خداوند. «من قرآن را بدان تعظیم نمی‌کنم که خدا گفت، بدان تعظیم می‌کنم که از دهان مصطفی صلی الله و سلم برون آمد. بدان که از دهان او برون آمد.» (همان: ۶۹۱) همچنین «همه مصالح پیش او پیدا و آشکار» صفت دیگری است که شمس برای محمد (ص) برشمرده و معتقد است که محمد با وجود استغراق تام، یک لحظه از خود بی خود نمی‌شد و مصالح امور مسلمین را مشیت می‌کرد. زیرا داعی پیام وحی در حالت سُکر نمی‌توانست رسالت خود را انجام دهد بلکه هشیاری و بیداری اساسی‌ترین شرط در این امر خطیر بود و خداوند حامی، یار و مدد کار او در همه حال بود. «آن حال مصطفی است، زیرا که هیچ خود ز خود بی خود شود؟ بلکه همه مصالح پیش او پیدا و آشکار است.» (همان: ۶۲۸-۶۲۷) شمس به دلیل ارزش و مقام محمد (ص)، به فخر رازی می‌تازد که محمد تازی (حضرت محمد) را با محمد رازی فخر رازی هم سنگ دانسته و زبان به نکوهش او می‌گشاید و جسارت فخر رازی را زیر سؤال برده است و او را کافر مطلق می‌پندارد و مبنای تحلیل نظر خود را در ردّ نظریه‌های فلاسفه‌ای همچون فخر رازی، حدود عقل در استنباط عالم معنا می‌داند. و می‌گوید: «فخر رازی چه زهره داشت که گفت: محمد تازی چنین می‌گوید و محمد رازی چنین می‌گوید. این مرتد وقت نباشد؟ این کافر مطلق نبود؟ مگر توبه کند.» (همان: ۲۸۸) و به شهاب هریوه اعتراض می‌کند که چرا در همه انبیا (از جمله حضرت محمد) به کرشمه می‌نگرد. «شهاب هریوه، در دمشق سخت گداخته بود از ریاضت، به کرشمه می‌نگریست در مهم انبیا.» (همان: ۲۷۱) و سخن عین‌القضاه همدانی را در برابر گفتار پیامبر به سردی یخ می‌داند. «از عین‌القضات چند سخن نقل کردند، یخ از آنم فرو می‌بارد، که گفته است دهانم شکسته باد که چیزی بوده را بگویم: «کاشکی نبودی.» و از ابن عباس رضی الله عنه هم از این جنس روایت کردند، و از مصطفی صلوات الله علیه خلاف این.» (همان: ۶۶۳)

همچنین به نقد اطالۀ کلام فلاسفه و حکیمان با توجه به اصل «خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قُلَّ وَ دَلَّ» پرداخته و کلام موجز مصطفی را بهتر از اطالۀ کلام دیگران می‌داند. و می‌گوید: «خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قُلَّ وَ دَلَّ چندان نیست. کلام مصطفی به است.» (همان: ۶۹۴) و اقرار می‌کند که من کمترین خبر از مصطفی را به صد هزار رساله‌های قشیری و قریشی نمی‌دهم چون همه آن‌ها بی‌ذوقند و ذوق کلام محمد را ندارند. زیرا کلام محمد (ص) مملو از عشق و معنی است. (همان: ۲۰۹) هم چنان که متفکر شهید، استاد مرتضی مطهری در این مورد می‌فرماید: «زندگی، حالات، کلمات و مناجات‌های رسول اکرم سرشار از شور و هیجان معنوی و الهی و مملو از اشارات عرفانی است.» (مطهری، ۱۳۶۷: ۱۰۴) شمس، به محمد بن عربی (محبی الدین) خرده می‌گیرد که وی عظمت پیامبر را در قالب عقل کل می‌داند و معتقد است ابن عربی در حالت سُکر و وجد، به زبان شطح، خود را بر محمد (ص) برتری داده و او را پرده دار خویش خوانده است و می‌گوید هر کس پرده‌دار خود است. «چنان که شیخ محمد بن عربی در دمشق می‌گفت که محمد پرده‌دار ماست!» (موحد، ۱۳۶۹: ۲۹۹) و ابایزید را به مناسبت گفتارش مورد توبیخ قرار می‌دهد و «سبحانی» او را نشانه بی‌خبری او تعبیر می‌کند. (همان: ۴۹۹)

شمس معتقد است ارج و عظمت مقام محمد (ص) به میزانی است که خداوند با همه غنا و بی‌نیازی، از وجود و حضور حضرت، در عالم ناگزیر است و به همان نسبت، خلائق نیز، برای رسیدن به کمال و معرفت، گریزی از او ندارند. «چند همچنان می‌گویی که من از محمد مستغنی‌ام، به حق رسیده؟! حق از محمد مستغنی نیست! چگونه است؟» (همان: ۳۲۰) با این حال در یک موضع دیگر، بر حدیثی از حضرت، «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ» اعتراض می‌کند و می‌گوید: من در دنیا هیچ سجن نمی‌بینم آلا خوشی. و بین مؤمن و عباد تفاوت قائل می‌شود، لذا با این تحلیل دنیا را مزرعه‌ای برای آخرت معرفی می‌کند که مؤمن واقعی از آن، توشه‌ها بر می‌چیند «در هیچ حدیث پیغامبر ع م نه پیچیدم آلا در این حدیث که الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ، چو من هیچ سجن نمی‌بینم. می‌گویم: سجن کو؟ آلا آنکه او نگفت که الدُّنْيَا سِجْنُ الْعِبَادِ؛ سِجْنُ الْمُؤْمِنِ گفت. عباد قومی دیگرند.» (همان: ۶۱۱)

از دیگر مفاهیم درباره شخصیت پیامبر اسلام در مقالات، این است که شمس اسامی برخی از شخصیت‌ها را در کنار نام پیامبر اسلام آورده است و هدفش این است که تا مقام حضرت را به نسبت آن شخصیت‌ها بالا ببرد و یا قصد دارد به جهت قرب آن‌ها با حضرت، به آن‌ها ارج نهد و مقامشان را تکریم نماید. «انبیا، همه معرف هم‌دیگرند. عیسی می‌گوید: ای جهود، موسی و عیسی را نیکو نشناختی، بیا مرا ببین تا موسی را بشناسی. محمد می‌گوید: ای نصرانی، ای جهود، موسی و عیسی را نیکو نشناخته‌اید، بیائید مرا ببینید تا ایشان را بشناسید. انبیا، همه معرف هم‌دیگرند. سخن انبیا شارح و مبین هم‌دیگرست. بعد از آن یاران گفتند که یا رسول‌الله هر نبی معرف من قبله بود، اکنون تو خاتم النبیینی، معرف تو که باشد؟ گفت: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ». یعنی «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.» (همان: ۷۵) بنابراین شمس اعتقاد دارد محمد (ص) اکمل انبیا و دینش کامل‌ترین دین آسمانی است و هر کس محمد (ص) را بشناسد خدایش را شناخته است. همچنانکه یکی از پرسامدترین احادیث نبوی در مقالات شمس، «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» است که شمس، معرفت خواسته شده در این روایت را معرفت نفس نمی‌داند بلکه معرفت جان رسول می‌داند و مضاف‌البه واقعی «نفس» در حدیث را «ی» می‌داند نه «ه» زیرا معتقد است محمد (ص) شرمش بود بگوید «نفسی» بنابر این «نفسه» گفت. «اکنون محمد را که تعریف کند خاتم النبیین است، گفتند چه کنیم؟ او را شرم بود که بگوید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ» گفت.» (همان: ۷۳۴) و اعتقاد دارد دلیل انتخاب واژه نفس به جای عقل و روح، آن است که نفس بر همه عوالم احاطه دارد و بر عارفان و اصحاب سرّ، یک اشاره عرفانی کافی است تا به سر منزل مقصود برسند. (همان: ۳۱۰)



عارف بزرگ، آیات خطاب به حضرت را با حدت و رغبت خاصی تحلیل و تشریح کرده است و طبق آیه «لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَاحْتَرَقْتُ» بطور ضمنی به معراج پیامبر (مواجهه جبرئیل با حضرت) اشاره می‌کند و جبرئیل را سمبل عقل، که تا درگاه پیش می‌رود و به درون راه ندارد، و محمد (ص) را سمبل عشق، که تا درون ره می‌پوید و به حضرت دوست می‌رسد، معرفی کرده است. حتی «شیمل» نیز این روایت را با تمسک به آیات قرآن در کتاب خود آورده است: «پیامبر خدا به سدره المنتهی نائل شد و با حجاب‌هایی روبرو شد و آن‌گاه جبرئیل گفت ای رسول خدا پیش رو! سزاوار نیست که من بر این جا گذر کنم و اگر یک بند انگشت نزدیک‌تر شوم خواهم سوخت.» (شیمل، ۱۳۵۷: ۷۹۴) چنانچه در مقالات نیز به آن اشاره شده: «جبرئیل در تک او نرسد. می‌گوید جبرئیل را بیا، جبرئیل می‌گوید نتوانم کردن، لو دنوت أنملة لاحترق.» (موحد، ۱۳۶۹: ۱۸۲) در خاتمه، شمس خاطر نشان می‌کند که ای انسان تو هم جهد کن معراجی از دل داشته باشی تا به عشق ازلی دست یابی. و این، همان اصل متابعت پیامبر است همان چیزی که شمس تأکید بلیغی به خلوص در سلوک پیامبر داشتند. «متابعت محمد آن است که او به معراج رفت، تو هم بروی در پی او، جهد کن تا قرارگاهی در دل حاصل کنی.» (همان: ۶۴۵)

شمس محمد (ص) را اتم و اکمل و جامع النور می‌داند که عیسی و موسی در آن نور سرگردانند. و حقیقت محمدیه را فرجام کمال انسانی و صورت کامل انسان کامل می‌داند که حقایق را در بر می‌گیرد. «نوری دیگر است که موسی و خضر را به تاراج دهد. در عیسی نگری در آن نور سرگردان بینی. در موسی نگری در آن نور حیران بینی. محمد بر همه انوار غلبه کرده! (همان: ۲۸۴) همچنانکه از نگاه صوفیان، محمد (ص) به مثابه مشکاتی است که همه انبیا و اولیا، علم و نور باطن خود را از آن می‌گیرند. (موحد، ج ۱، ۱۳۸۵: ۱۱۹-۱۱۸)

#### موسی (ع)

حضرت موسی (ع) از جمله پیامبرانی هستند که تک تک اجزای داستان زندگی ایشان، در کتب عرفانی نمود یافته و دست مایه‌ای برای بیان تعالیم معرفتی شده است. موسی (ع) در نگاه شمس چون مریدی است که از ولادت تا وفات با عنایت الهی رشد و نمو یافته، در مسیر شریعت ربّانی گام نهاده، طریقت معنوی را آزموده و به منزل حقیقت خلیفه الهی واصل گردیده است وی موسی (ع) را چنان مدهوش تجلی خداوند می‌بیند که در خلوت عشق، همه مرارت‌ها و سختی‌ها فراموش می‌شود و کوهی که شاهد این عشق‌بازی است، از هیجان این خلوت به رقص در می‌آید.

موسی چون شیخ کاملی برای قوم بنی اسرائیل به مدد الهی، معجزات نه گانه خویش را آشکار ساخته و وادی‌های خطرناک رهایی از فرعون ستمگر را که مثل شیطان و نفس است، پشت سر گذاشته و به مقامات الهی نایل آمده است. شمس با مهارت خاص و با بیان تمثیل و حکایاتی از زندگی موسی (ع) و تمسک به برخی آیات قرآنی، پند و پیام خود را بیان می‌کند تا بتواند در ذهن خواننده تأثیری عمیق بگذارد. به نظر شمس، چون موسی عارف کلام بود کلیم الله لقب گرفت. «موسی عارف کلام بود. کلیم الله.» (موحد، ۱۳۶۹: ۳۸)

در کتب عرفانی، داستان‌های این پیامبر الهی همواره مورد توجه بوده است. این التفات عرفا به دو گونه است: از یک جهت برخی، وقایع این داستان‌ها را صبغة عرفانی بخشیده‌اند و این‌گونه به بیان مسائل و تعلیمات عارفانه می‌پردازند و از سوی دیگر می‌کوشند تا با بهره‌گیری از قابلیت‌های زبان، هم چون تشبیه، استعاره، رمز و نماد از عناصر و شخصیت‌های موجود در داستان، در جهت تعلیم مریدان استفاده کنند.

شمس به داستان درخواست حضرت موسی (ع) از خداوند مبنی بر رؤیت جمال الهی و در پی آن، تجلی ذات حق بر کوه اشاره کرده که این داستان به تفصیل در آیه ۱۴۳ سوره مبارکه «اعراف» مطرح شده است: «و هنگامی که آمد موسی به وعده گاه ما و سخن گفت با او پروردگارش، گفت: پروردگارا بنمایان به من که بنگرم بر تو. گفت: هرگز نخواهی دید مرا ولیکن بنگر به سوی کوه تا اگر آرام گرفت برجای خود به زودی مرا ببینی. پس زمانی که پروردگار او برای کوه، تجلی کرد هموار گردانیدش و موسی بی‌هوش بیفتاد و هنگامی که به هوش آمد گفت: منزهی تو، بازگشتم به سوی تو و من نخستین مؤمنان هستم.» (اعراف/۱۴۳) در کتاب مقالات می‌خوانیم «چون حقیقت رؤیت روی به موسی آورد و او را فرو گرفت، و در رؤیت مستغرق شد، گفت: آرنی. جواب داد: لن ترانی؛ یعنی اگر چنان خواهی دید، هرگز نبینی. این مبالغه است در انکار و تعجب؛ که چون در دیدن غرقی، چون می‌گوئی بنمای تا ببینم؟ و اگر نه چون گمان بریم به موسی محبوب الله و کلیم الله که بیشتر قرآن ذکر اوست و من احب شیئاً اکثر ذکره ... و لیکن انظر الی الجبل، آن جبل ذات موسی است که از عظمت و پابرجائی و ثبات جلیش خواند. یعنی در خود نگری مرا ببینی.» (همان: ۱۷۴)

به نظر شمس، حضرت موسی (ع) درخواستی بسیار بزرگ از خداوند دارد و به همین دلیل حضرت حق نیز پاسخ حقیقی خود به آن حضرت را با پاره پاره کردن استوارترین موجود این عالم که کوه است، می‌دهد و می‌گوید تو که در دیدن غرقی و به کمال رؤیت رسیده‌ای، چرا این درخواست را از ما می‌کنی؟ هیچ موجودی در این عالم یارای رؤیت ذات حق را ندارد. اما چه چیز باعث شده تا حضرت موسی (ع) چنین درخواستی از خداوند داشته باشد؟ آیا فقط به دنبال اطمینان قلبی است چنان که پیش‌تر، حضرت ابراهیم (ع) فرمود: «لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي»؟ یا عمق این درخواست بیش از این‌هاست؟ به نظر شمس آن حضرت همواره در پی عنایات ویژه الهی بوده‌اند که البته نا به جا نبوده برای بنده‌ای که خداوند او را برای خود آفریده است و امتیاز کلیم الهی داده است چنین درخواستی از خدایش کند.

خداوند در سوره مریم با بهترین مدح و ثنا موسی را خطاب قرار داده و می‌فرماید: «و در این کتاب آسمانی از موسی یاد کن، که او مخلص بود، و رسول و پیامبری والا مقام. ما او را از طرف راست کوه طور فراخواندیم و نجواکنان او را (به خود) نزدیک ساختیم» (مریم ۵۲-۵۱) لذا او با اطاعت و بندگی به جایی رسید که پروردگار او را پاک و خالص گرداند. «مخلص، در آیه عبارت از کسی است که خداوند او را خالص برای خود قرار داده و غیر خدا کسی در او نصیبی نداشته باشد، نه در او و نه در عمل او، و این مقام، بلندترین مقام‌های عبودیت است.» (موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ۸۳)

باز شمس تأکید می‌کند که موسی یکی از انبیا و طالبینی بود که پرتوی از طلب بر او تابید و او را زیر و زبر کرد و با طلب او کوه متلاشی شد. «از این طالبان یکی موسی، طلب او اثر کرد، جبل از هم باز رفت.» (موحد، ۱۳۶۹: ۷۳۵) شمس کوه را به خاطر ویژگی عظمت و ثبات آن به ذات موسی تشبیه می‌کند و می‌گوید خدا در وجود موسی تجلی کرد تا حقیقت رؤیت را به او بفهماند و می‌گوید مطلوب موسی عام نبود او به دنبال نور رفت تا نار (خدا) را یافت و در نور تجلی خدا سرگردان و حیران شد. فقط محمّد (ص) است که می‌تواند آن نور را درک کند به همین خاطر موسی از خدا می‌خواهد که او را از فتراکیان امت محمّد (ص) قرار دهد تا حقیقت نور خدا را درک کند و اوست که در عشق درویشی و حقیقت آن می‌سوزد تا آنجا که فریاد می‌کشد «اجعلنی من امّه محمد» و این در حالی است که شمس در اویش زمان خود را لاف‌زنانی می‌داند که از حقیقت درویشی خبر ندارند. «همه انبیا معظم در عشق درویشی می‌سوخته‌اند. تا موسی فریاد می‌کند: اجعلنی من امه محمد.» (همان:

وی، حضرت موسی (ع) را ولی و نبی می‌داند که در میعادگاه طور به مرتبه فنا فی الله رسیده است، ولی معتقد است هنوز صفات بشری در وجود موسی (ع) جاری است و این صفات مانع از وحدت کامل معبود و عبد می‌شود. «موسی از فرعون، فرعون تر بود. آن ولی بود، اما این از او ولی تر بود.» (همان: ۱۷۶)

عارف بزرگ بارها بر عدم وحدت کامل موسی با معبودش اشاره کرده و او را در متابعت کامل نمی‌داند و با اینکه او را نبی می‌خواند ولی بر متابعت وی انگشت اعتراض می‌نهد. در حالی که معراج با سعادت محمد (ص) را نتیجه متابعت محمد (ص) دانسته که حقیقت متابعت را شناخته و در سایه آن، قرارگاهی در دل حاصل کرده است.

چنان که پیداست تمام پیامبران ابتدا باید به مرحله‌ای از نیستی و فنا از خود برسند تا لایق درک محضر خداوند باشند و این فنا، از ساده‌ترین مراحل که رها کردن تعلقات و مقامات دنیوی است آغاز می‌شود و در بالاترین درجات که به ترک منیت بنده مینجامد، ادامه دارد. در حالی که اندکی از منیت در وجود موسی هنوز پابرجا بود. «موسی علیه السلام نبی بود- فرق خود نمی‌پرسم میان نبی و رسول، غیر آن فرق که اهل صورت گفته‌اند که رسول آن است که کتاب دارد. و فرق میان رسول و اولولعزم نمی‌پرسم که اهل ظاهر بدان مغرور شده اند- سخن متابعت می‌گویم، خیره شده است، خاطرش کجاها می‌رود. متابعت به در خانه او آمد، ندانست. سبویی به دست او داد موسی، که برو آب بیار. چون موسی بر خضر رفت، متابعت را ندید، محمد متابعت را شناخت چون محمد آن درویش را بدید در درویش نظر بایسته و شایسته کرد و کلمات بایسته گفت. (همان: ۱۹۸)

موسی با آن جلالت، از حضرت خضر علم و شکیبایی‌اش را می‌خواهد و می‌گوید آیا من از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده است و مایه رشد و صلاح است، را به من بیاموزی؟ خضر می‌گوید: تو هرگز نمی‌توانی در همراهی من صبر و تحمل کنی، چگونه می‌توانی در مورد رموز و اسرار که به آن آگاهی نداری شکیبا باشی؟ و خاطر نشان می‌کند که علم خضر و هر آنچه از علم بر روی زمین است، به اندازه مقدار آبی نیست که یک پرند به منقار گرفته است و علم و شکیبایی محمد بر تمام علوم سایه افکنده است و فقط چنین علمی است که شایسته ستودن است. «گفتند اکنون چند روز به خدمت خضر رو. خضر هم می‌گوید که «اللهم اجعلنی من امه محمد» نوری دیگر است که موسی و خضر را به تاراج دهد. در عیسی نگری در آن نور سرگردان بینی. در موسی نگری در آن نور حیران بینی. محمد را نوری که بر همه انوار غلبه کرده! آخر بنگر آن چله و آن ذکر، هیچ متابعت محمد هست؟ آری موسی را اشارت بود: اربعین ليله. متابعت محمد کجا که موسی تمنای آن نیارد بردن، بلکه گوید مرا از فتراکیان او گردان.» (همان: ۲۸۴) عارف بزرگ در جایی دیگر از سخنانش می‌گوید: «هیچ کس، نیست از بشر که در او قدری از انانیت نباشد. موسی «انا اعلم ممن علی وجه الارض» گفت! چیزی در او درآمد، این بگفت. حواله به خضر کردند. تا چند روز پیش او بود، آن از او برون رفت.» (همان: ۲۳)

همچنین شمس با اشاره به داستان کشته شدن مرد قبطی به دست موسی، خشم موسی و عمل مرد قبطی را، شیطان معرفی می‌کند و می‌گوید حضرت رسول می‌فرماید: شیطان در خون بنی‌آدم جریان دارد و او را به امور ناپسند وا می‌دارد و بر اساس چنین بینشی شیطان معنی را قبول دارد و بر شیطان صوری که دارای صورت ترکمان با بُرطله باشد قلم بطلان می‌کشد. «روزی رمزی می‌گفتم، در معنی این آیت: هذا من عمل الشیطان، گفتم: رسول می‌فرماید: ان الشیطان لیجری فی بنی آدم. مجری الدم فی العروق، پس این شیطان آن صورت ترکمان با بُرطله نباشد که نقش می‌کنند. گرمی درآمد در موسی، که مشت زد مر قبطی را، آن گرمی شیطان بود. (همان: ۲۱۴) در تکمیل مضمون داستان و نیز نظر مفسرین درباره عمل موسی برای خوانندگان عزیز دو بند را مرقوم کرده‌ام.

قرآن می فرماید: «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ.» «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ و به هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند (موسی) وارد شهر شد ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند یکی از پیروان او بود (بنی اسرائیل)، و دیگری از دشمنانش، آن که از پیروان او بود در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک نمود موسی مشت محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت (و بر زمین افتاد و مرد) موسی گفت: «این از عمل شیطان بود، که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است» (سپس) عرض کرد: «پروردگارا! من به خویشتن ستم کردم مرا ببخش!» خداوند او را بخشید، که او غفور و رحیم است! (سوره قصص / ۱۵ و ۱۶)

موسی، عامل مشت‌زنی خود را بر مرد قبطی، شیطان گمراه کننده می‌داند که در پس هیأت ظاهری آدمی، نهان است. ولی آنچه مفسرین به بیان آن پرداخته‌اند این است که این عمل موسی ترک اولی بوده است او با این عمل، خود را به زحمت انداخته است و ترک اولی به معنی کاری است که ذاتاً حرام نیست بلکه موجب می‌شود که کار بهتری ترک شود بی آنکه عمل خلافی انجام شده باشد.

شمس، در جای دیگر چله نشینی را قصه موسی بر می‌خواند و در ضمن سخنانش اقرار می‌کند موسی با آن همه ریاضت و اعتکاف و چله‌نشینی، محمد (ص) و سلوک عرفانی او را بدون چله و چله نشستن‌ها می‌پسندد و از خدا می‌خواهد که او را از فتراکیان امت محمد قرار دهد. «هرگز محمد چله نشست. آن در قصه موسی است؛ «و اذ واعدنا موسی» برخوان. این کوران نمی‌بینند که موسی با آن عظمت، ربّ اجعلنی من امه محمد می‌زند. یعنی مرا از اهل دیدار گردان!» (موحد، ۱۳۶۹: ۳۲۴-۳۲۳) وی با التماس از درگاه باری تعالی خواهان دیدار حق به واسطه شفاعت حضرت محمد (ص) است. دو آیه درقرآن بر چله نشینی موسی دلالت دارد. «وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اتَّمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ اصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (اعراف / ۱۴۲) و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم سپس آن را با ده شب (دیگر) تکمیل نمودیم به این ترتیب، میعاد پروردگارش (با او)، چهل شب تمام شد. و موسی به برادرش هارون گفت: «جانشین من در میان قومم باش. و (آن‌ها) را اصلاح کن! و از روش مفسدان، پیروی منما!» «وَ إِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ» (بقره / ۵۱) و (به یاد آورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم (و او، برای گرفتن فرمانهای الهی، به میعادگاه آمد) سپس شما گوساله را بعد از او (معبود خود) انتخاب نمودید در حالی که ستمکار بودید.»

از هر دو آیه بر می‌آید که حدود چهل روز موسی در سایه ریاضت از آبشخور عرفان و معنویت بهره‌مند گشته است و نظر شمس نیز بر این است که موسی چله می‌نشست تا از این طریق باطن وی به آمادگی لازم جهت دریافت حکمت و علوم الهی نایل شود ولی به اعتقاد محمد (ص) «هر کس شبانه روز خود را برای خدا خالص کند یعنی شبانه روز هیچ انگیزه‌ای در وجود او جز رضای حق حاکم نباشد چشمه‌های معرفت و حکمت از درونش می‌جوشد و بر زبانش جاری می‌شود» (مطهری، ۱۳۶۷: ۱۷) چون می‌داند که محمد (ص) اهمیت اصلی را به مراقبات باطنی و عزلت قلبی از سیئات می‌دهد.

شمس بر این عقیده است که اگر دل انسان در مقام جمع باشد و رفع تباین و تفرقه کند، تمام وسوسه‌های درونی او بر اثر ریاضت از وجودش رخت بر می‌بندند. و در سایه آن جمع بودنش و ابهت حاصل از آن، کسی زهره ندارد که پیرامون وی قدم زند و بر وی جسارتی کند چنان که ابراهیم و موسی در مقام جمع بودند و در سایه آن توانستند بر بزرگترین دشمن زمان پیروز گردند. در مقالات می‌خوانیم: «اغلب این شیوخ راهزنان دین محمدند. همه موشان خانه، دین محمد خراب کنندگان

بودند. اما گریگانند خدای را از بندگان عزیز، که پاک کنندگان این موشانند. صد هزار موش گرد آیند، زهره ندارند که در گربه بنگرند. زیرا که هیبت گربه نگذارد که ایشان جمع باشند، و گربه جمع است در نفس خویش. و اگر جمع بودند همه موشان، هم کاری کردند. چند موش اگر فدای شدند، آخر گربه یکی را گرفتی مشغول شدی، آن یکی دگر چشمش را بکندی و آن دگر در سرش در افتادی. بکشتندیش، باری گریزان شدی. الا همین است که خوفشان نگذارد که جمع شوند موشان، گربه جمع است من دخله کان آمناً، هیچ شکی نیست که این صفت دل است، و يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ حرم دل وسوسه‌هاست و خوف‌ها و خطر‌ها که یوسوسُ فی صدور الناس. صد هزار وسواس و افزاع و اخواف، و او بر مثال ابراهیم در میان آتش، در عین تربیت حق و کمال قدرت، چنانکه موسی را به دست دشمن می‌پرورد. (موحد، ۱۳۶۹: ۶۱۳)

همچنین شمس عارف، در ضمن سخنانش موسای معنویت را با فرعون خباثت در نقطه مقابل هم دانسته و آن‌ها را جمع نقیضین نامیده است که حضور یکی مستلزم غیاب دیگری است و رخداد متوالی این صفات در وجود بشر را نوعی تلون انسانی قلمداد کرده که در مسیر سیر و سلوک، انسان را با مزیقه مواجه می‌کند. بلکه تأکید ویژه شمس بر پایداری موسای معنویت به صورت مداوم در وجود بشر است؛ زیرا تنها به این طریق می‌تواند خطوه محمدی کسب کند. «خطوه محمدی نداری، در تو فرعون سر بر کرد. موسی آمد او را راند. باز فرعون آمد، موسی رفت. این دلیل کند بر تلون، تا کی باشد! خود موسی را همچنین بگیر، تا فرعون دیگر نیاید. این تلون، حساب کار نیست.» (همان: ۱۳۰)

اسلام و مسلمانی نیز در نظر شمس کامل، تسلیم محض در پیشگاه باری تعالی است نه اکتفا به تکان دادن زبان. حلاوت و شیرینی ایمان را کسانی چشیده‌اند که از لطف و رحمت خدا برخوردار بوده‌اند.

شمس طبق داستان تمثیلی، بر اسلام و مسلمانی و سالکان راه حقیقت اشاره می‌کند. «جهودی و ترسایی و مسلمانی رفیق بودند در راه؛ زر یافتند، حلوا ساختند. گفتند: بیگاه است، فردا بخوریم و این اندک است، آن کس خورد که خواب نیکو دیده باشد. غرض تا مسلمان را ندهند- مسلمان نیم شب برخاست. خواب کجا؟ عاشق محروم و خواب!... برخاست، جمله حلوا را بخورد. عیسوی گفت: عیسی فرود آمد مرا برکشید. جهود گفت: موسی در تماشای بهشت برد مرا، عیسای تو در آسمان چهارم بود. عجایب آن چه باشد. در مقابله عجایب بهشت؟ مسلمان گفت: محمد آمد، گفت: ای بیچاره، یکی را عیسی برد به آسمان چهارم، و آن دگر را موسی به بهشت برد، تو محروم بیچاره، باری برخیز و این حلوا را بخور! آنگه برخاستم و حلوا را بخوردم. گفتند: والله خواب آن بود که تو دیدی، آن ما همه خیال بود و باطل. وای از این حکایت، تا چه خیال‌ها برده باشی! آخر نگویی همین است که شما به باغ رفته بودیت، من پنهان عسل و دارو بخوردم.» (همان: ۶۵۲) و طبق داستان ذکر شده، حلوا می‌تواند حلاوت حق و حقیقت و اسلام و ایمان باشد و یهودی و مسیحی و مسلمان هم نمودی از رهروان و سالکان راه حق باشند. به عقیده شمس باید در پی حلوی حقیقت بود تا اسلام و مسلمانی ما را به این حلوا و حلاوت رهنمون شود.

### نتیجه‌گیری

مسائل عرفانی به جهت ارتباط با باطن و روح، بسیار پیچیده است و برای فهم آن باید از شیوه‌هایی استفاده کرد که به ساده‌تر شدن مطلب کمک کند. شمس با استفاده از شیوه بیان حکایت و تمثیل به ساده‌تر شدن مطلب کمک می‌کند و با بیان حکایتی از زندگی پیامبران و ماجراهای شخصیت‌های قرآنی و با توجه به مضمون حکایت، پند و پیام مورد نظر خویش را بیان می‌کند تا پیوند منطقی و درستی بین حکایت و پیام در خواننده به جا بگذارد. حقیقتاً بیان تعالیم رنگارنگ و اصول مهم بدون استفاده از زبان لطیف و آمیخته به ادب از حلاوت مفاهیم عرفانی می‌کاهد.

با تأمل در حوزه تحلیلی این مقاله ادبی-عرفانی، و بررسی مصداقی نمونه‌های ارائه شده، (دیدگاه شمس عارف در مورد حضرت محمد (ص)، ابراهیم، عیسی و موسی) در آن، و نیز توجه به نوع تأثیرهایی که این نگره‌ها در افراد بشر داشته است، می‌توان گفت که قصص انبیا در نگاه شمس تبریزی بیش از آنکه یک مسأله مجرد انتزاعی باشد، عمدتاً یک رویکرد ثبوت و ظهور ژرفای معانی آیات قرآنی در مورد این بزرگواران است. در قرآن کریم هدف از ارسال رسولان الهی عموماً تبشیر و انداز مردم و شاهد یا نمونه‌ای انسانی برای سلوک و زیست دنیوی و اخروی افراد ذکر شده است.

غالباً شمس از این اهداف پشت پرده و پنهان قصص، تعبیر به «سیر» یا «اسرار» می‌کند و با انواع برخوردهای کلامی و رفتاری، خواننده و شنونده را به درون سخن و دریافت حقیقت و حاق آن اسرار و کلام ارجاع می‌دهد. این شخصیت مرموز، معجزات، فضایل و کراماتی برای پیامبران بر می‌شمارد که بیانگر اعتقاد ناب آن‌ها در سیر و سلوک الی الله و ترک انانیت آنهاست. بیانات شمس در مورد شخصیت‌های قرآنی غور نیت و اهداف وی را می‌نمایاند که همان اندیشه و عبرت از این قصص و نیل به مرتبه شهود سالک است.

## منابع و مأخذ

- قرآن مجید

- آخرت دوست، وحید. (۱۳۷۸). مجموعه مقالات همایش بزرگداشت شمس تبریزی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- برزگر، کریم. (۱۳۷۷). شیطان شناسی، قم: انتشارات دارالذخائر.
- حیدری نراقی، علی محمد. (۱۳۸۶). زندگانی چهارده معصوم (ع)، تهران: انتشارات مهدی نراقی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۶۷). آشنایی با علوم اسلامی، تهران: انتشارات صدرا.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۴۲). ارزش میراث صوفیه، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ----- (۱۳۶۶). بحر در کوزه (نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی)، تهران: انتشارات علمی.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۶۶). فرهنگ تلمیحات، تهران: انتشارات فردوس.
- شیمل، آنه ماری. (۱۳۵۷). شکوه شمس (سیری در آثار و افکار مولانا جلال الدین روحی)، تهران: انتشارات شرکت علمی و فرهنگی.
- صاحب الزمانی، محمد حسن ناصر الدین. (۱۳۸۶). درباره شخصیت، سخنان و اندیشه شمس تبریزی، (خط سوم)، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۲). تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوم، تلخیص از محمد ترابی، تهران: انتشارات فردوس.
- موحد، محمد علی. (۱۳۸۵). فصوص الحکم؛ محمد بن علی ابن عربی، تهران: توضیح و تحلیل نشر کارنامه.
- ----- (۱۳۶۹). مقالات شمس؛ محمد بن علی شمس تبریزی، تهران: تصحیح و تعلیق انتشارات خوارزمی.
- موسوی همدانی. (۱۳۷۴). ترجمه المیزان؛ جلد ۱۴، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه - مطهری، مرتضی. (۱۳۷۳). انسان کامل، چاپ دهم، تهران: انتشارات صدرا.

## Analysis of Shams's View on Some Prophets (Abraham, Jesus, Moses and Muhammad)

Kobra Vakhshori

*PhD in Persian Language and Literature, Professor, Chaypareh Azad University  
Headmaster of Chaypareh High School, West Azarbaijan*

---

### Abstract

One of the most important manifestations of Iranian-Islamic mysticism is the works of the greats of Persian literature. Prophets as Qur'anic models have always been reflected in mystical literature. Extensive presence along with the intellectual and mystical capacities of the stories of the prophets in the Holy Quran has led to the acceptance of various analyzes of these Quranic stories in the field of mystical literature. Shams Tabrizi, the great mystic of the land of Azerbaijan, who has perfected his thoughts and ideas in the way of knowing and understanding the way of the divine school of the prophets. have given. Wieder looks at the adventures of the prophets with a fresh look and with the aim of thinking and learning, and with contemplation and delay, albeit briefly, forces the reader that from the very beginning, in addition to the direct meaning in the obvious field of speech, he also seeks other layers of speech. To return. The subject of this article is a separate analysis of the anecdotes, allegories and stories of divine prophets such as Abraham, Jesus, Moses and Muhammad (PBUH) in the book of articles from the perspective of Shams Tabrizi, who emphasized the role and basis of mystical education It addresses ethical issues, and the author offers a variety of insights to suit his or her horizons.

**Keyword:** Shams-e Tabrizi. Magalat. Mohammed . Ibrahim. Jesus. Moses.

---